



درس خارج فقه نظام سیاسی آیت الله اراکی رحمته الله

عنوان درس:	فقه نظام سیاسی	جلسه ۴۴	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۱/۵
عنوان فرعی ۱	اجرای عدل؛ اولین وظیفه رهبری			
عنوان فرعی ۲	عدل سیاسی			
عنوان فرعی ۳	مبحث دوم: اصول حاکم بین رابطه ولی علم با مدیران			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین محمد علی زحمت‌کش			

در جلد دوم فقه نظام سیاسی در مبحث چگونگی اعمال قدرت سیاسی توسط رهبران الهی در نظام سیاسی اسلام به این مسأله محبت اشاره کرده‌ایم و اینکه محبت آن نیروی مورد اعتماد رهبران الهی در نفوذ کلام و پیاده کردن منویات و اراده‌شان در جامعه بشر است. در آنجا به آیات و روایات متعددی اشاره کردیم و در اینجا نیز به چند آیه و روایت از آن اشاره می‌کنیم:

عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ؟ أَمِنَ الْإِيمَانِ هُوَ؟ فَقَالَ: وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ؟ ثُمَّ تَأَوَّلَ هَذِهِ الْآيَةَ «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»؛

فضیل بن یسار گفت: پرسیدم از امام صادق عليه السلام درباره حب و بغض، آیا از ایمان است؟ پس فرمود: آیا ایمان چیزی جز حب و بغض است؟ سپس این آیه را شاهد آورد: «خداوند ایمان را برای شما محبوب ساخت و در دل‌هایتان زیبایش نمود، و کفر و زشت‌کاری و معصیت را برای شما منفور و زشت نمود، آنانند درستکاران».

همچنین برقی به سند صحیح از امام باقر عليه السلام روایت کرده است که به ابوعبیده زیاد الحذاء فرمود:

«يَا زَيْدُ وَيَحَاكَ وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» أَوَلَا تَرَى قَوْلَ اللَّهِ لِمُحَمَّدٍ ﷺ: «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» وَقَالَ: «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ» فَقَالَ: الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَالْحُبُّ هُوَ الدِّينُ»^۱؛

هان ای زیاد وای بر تو مگر دین چیزی جز محبت است؟ آیا به سخن خدا نمی‌نگری که فرمود: «بگو، اگر دوستدار خدایید پس از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد، و گناهان شما را ببخشد» آیا سخن خدا را به رسولش محمد ﷺ نمی‌نگری: «ایمان را برای شما محبوب ساخت و در دلهایتان زیبایش نمود» و فرمود: «دوست دارند آنان را که به سویشان هجرت کرده اند» پس فرمود: دین، همان محبت است و محبت همان دین است.

گفته‌ایم که مراد از دین، نظام زندگی و نظام اجرای قوانین الهی در زندگی مردم. بخاری در کتاب الجامع الصحيح روایت می‌کند:

عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ:

«لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۲؛

انس گفت: پیامبر ﷺ فرمود: کسی از شما ایمان نمی‌آورد مگر آنکه من نزد او محبوب‌تر از پدر و فرزند و همه مردم باشم.

و نیز بخاری روایت می‌کند:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِشَامٍ، قَالَ:

«كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَإِنَّهُ لَا نَ، وَاللَّهِ، لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْآنَ يَا عُمَرُ؟^۳؛

عبدالله بن هشام گفت: با پیامبر بودیم درحالیکه دست عمر بن الخطاب را در دست گرفته بود، پس عمر به حضرت عرض کرد: یا رسول الله همانا تو از هر چیز نزد من محبوب‌تری جز خودم، پس پیامبر ﷺ فرمود: نه، سوگند به آنکه جان من در دست اوست ایمان نیاورده‌ای مگر آنکه من نزد تو

۱. همان؛ ح ۱۷.

۲. صحيح بخاری؛ ج ۱، ص ۱۲.

۳. همان؛ ج ۸، ص ۱۲۹.

محبوب‌تر از خودت باشم، پس عمر به پیامبر گفت: پس اکنون به خدا سوگند تو از جان من نزد من محبوب‌تری، پس پیامبر ﷺ فرمود: اکنون ای عمر؟

ظاهراً این «الآن یا عمر» معنا ندارد؛ بلکه باید «الآن یا عمر» باشد.
همچنین در صحیح مسلم آمده است:

عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ - وَفِي حَدِيثِ عَبْدِ الْوَارِثِ: الرَّجُلُ - حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۱؛

انس گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: بنده ایمان نمی‌آورد - و در روایت عبدالوارث مرد ایمان نمی‌آورد - مگر آنکه نزد او از اهل و مالش و همه مردم محبوب‌تر باشم.

در روایاتی که از این به بعد می‌خوانیم «أهلی أحب إليه من أهله» نیز دارد که به نظر بنده آنها این عبارت را حذف کردند.

متقی هندی در کنز العمال روایت می‌کند:

عن رسول الله ﷺ قال:

«لَا يُؤْمِنُ أَحَدٌ كَرَحِيٍّ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَأَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ، وَعَتْرَتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عَتْرَتِهِ، وَذُرِّيَّتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ»^۲؛

رسول الله ﷺ فرمود: ایمان نمی‌آورد کسی از شما مگر آنکه من از جان او نزد او محبوب‌تر، و اهل و خاندان من از اهل و خاندان خودش نزد او محبوب‌تر و عترتم نزد او از عترتش، و ذریه من نزد او از ذریه خودش محبوب‌تر باشد.

ابن ماجه در سنن - در ضمن روایتی - از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند:

«وَاللَّهِ، لَا يَدْخُلُ قَلْبَ رَجُلٍ الْإِيمَانُ حَتَّى يُحِبَّهُمُ اللَّهُ وَلِقَرَابَتِهِمْ مَنِي»^۳؛

۱. صحیح مسلم؛ ج ۱، ص ۴۹.

۲. کنز العمال؛ ص ۲۰۰، ح ۹۳.

۳. ضمیر هم به اهل بیت برمی‌گردد و این دلیل بر این است که آن روایات قبلی این قسمت را حذف کرده‌اند.

۴. سنن ابن ماجه؛ ج ۱، ص ۵۰.

به خدا سوگند ایمان در دل کسی نخواهد رفت مگر آنکه خاندان مرا برای خدا و نزدیکی آنان به من دوست داشته باشد.

احمد بن حنبل در مسند به سندش از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می کند:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخَذَ يَدَ حَسَنِ وَحُسَيْنٍ فَقَالَ: «مَنْ أَحَبَّنِي وَأَحَبَّ هَذَيْنِ، وَأَبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا كَانَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱؛

همانا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست حسن و حسین را گرفته بود پس فرمود: کسی که مرا، و این دو، و پدر و مادرشان را دوست داشته باشد همراه و هم پایه من در روز قیامت خواهد بود.

ابن ماجه در سنن روایت می کند:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

«مَنْ أَحَبَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي»^۲؛

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: کسی که حسن و حسین را دوست داشته باشد مرا دوست داشته، و کسی که نسبت به آن دو بغض داشته باشد مرا مبغوض داشته است.

با اینکه تمام شرایط صحت سند بر مبنای بخاری و مسلم در این روایت وجود دارد، اما آنها این روایات را نقل نکردند.

چند روایت نیز نقل می کنیم که نمونه های تطبیقی است یعنی اشاره به نمونه های محبت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که چگونه محبت ایشان در دل جامعه نفوذ داشته و این محبت بوده که مردم را مطیع حضرت می کرده است. مرحوم کلینی در کافی از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«قَالَ: كَانَ رَجُلٌ يَبِيعُ الزَّيْتِ وَكَانَ يُحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حُبًّا شَدِيدًا، كَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَذْهَبَ فِي حَاجَتِهِ لَمْ يَمْضِ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ عُرِفَ ذَلِكَ مِنْهُ فَإِذَا جَاءَ تَطَاوُلَ لَهُ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَيْهِ حَتَّى إِذَا كَانَتْ ذَاتُ يَوْمٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فَتَطَاوُلَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى نَظَرَ إِلَيْهِ ثُمَّ مَضَى فِي حَاجَتِهِ فَلَمْ يَكُنْ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ رَجَعَ فَأَمَّارَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ فَعَلَ ذَلِكَ أَشَارَ إِلَيْهِ يَدِهِ: اجْلِسْ، فَجَلَسَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: مَا لَكَ فَعَلْتَ الْيَوْمَ شَيْئًا لَمْ تَكُنْ تَفْعَلُهُ قَبْلَ ذَلِكَ؟

۱. مسند احمد؛ ج ۱، ص ۹۷، ح ۵۷۸.

۲. سنن ابن ماجه؛ ج ۱، ص ۵۱.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَعَنِي قَلْبِي شَيْءٌ مِنْ ذِكْرِكَ حَتَّى مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَمْضِيَ فِي حَاجَتِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْكَ. فَدَعَا لَهُ وَقَالَ لَهُ خَيْرًا. ثُمَّ مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَيَّامًا لَا يَرَاهُ، فَتَمَّ فَقَدَهُ سَأَلَ عَنْهُ فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا رَأَيْنَاهُ مُنْذُ أَيَّامٍ. فَانْتَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَانْتَعَلَ مَعَهُ أَصْحَابُهُ، وَانْطَلَقَ حَتَّى أَتَوْا سُوقَ الزَّيْتِ، فَإِذَا دُكَّانُ الرَّجُلِ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ. فَسَأَلَ عَنْهُ جِيرَتَهُ، فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاتَ وَلَقَدْ كَانَ عِنْدَنَا أَمِينًا صَدُوقًا، إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ فِيهِ خَصْلَةٌ! قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالُوا: كَانَ يَرَهْقُ يَعْنُونَ يَتَّبِعُ النِّسَاءَ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَحِمَهُ اللَّهُ وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ يُحِبُّنِي حُبًّا لَوْ كَانَ نَحْنُ سَاءَ الْغَفَرِ اللَّهُ لَهُ!؛

فرمود: مردی روغن فروش بود که رسول خدا ﷺ را به شدت دوست می داشت و هرگاه می خواست به دنبال کار و حاجتش روانه شود، نمی رفت مگر آنکه دیداری با رسول الله ﷺ تازه کند و نظری به حضرتش بیفکند، و این روش از او معروف و شناخته شده بود، لذا هرگاه می آمد رسول خدا ﷺ سر بلند می داشت و گردن می افراشت تا آن مرد به ایشان نظر کند، یکی از روزها این مرد _ به عادت همیشگی اش _ آمد بر رسول خدا ﷺ وارد شد، رسول خدا ﷺ نیز گردن برافراشت و آن مرد به رسول خدا ﷺ نظر افکند و سراغ کار خود رفت، لکن دیری نگذشت که دوباره برگشت، وقتی رسول اکرم ﷺ او را چنین دید با دست مبارکش فرمود: بنشین، آن مرد نشست، حضرت به او فرمود: تو را چه شد که امروز رفتاری انجام دادی که در گذشته انجام نمی دادی؟

پس آن مرد عرض کرد: ای رسول خدا، سوگند به کسی که تو را بحق برانگیخت، امروز یادی از تو در دلم افتاد که نتوانستم به راه خود ادامه دهم تا به سوی تو بازگشتم. پس رسول خدا ﷺ برای او دعا و سخن نیکو فرمود. سپس چند روزی گذشت رسول خدا ﷺ این مرد را دیگر ندید، وقتی او را نیافت درباره او پرس و جو فرمود: گفتند: یا رسول الله ما نیز چند روزی است که او را ندیده ایم. پس رسول اکرم ﷺ نعلین خود را پوشید و یارانش نیز همراه او نعلین خود را پوشیدند و به راه افتادند تا به بازار روغن فروشان آمدند، دیدند دکان آن مرد بسته است و کسی در آن نیست، از همسایگانش احوال او را پرسیدند، گفتند: یا رسول الله او مرده است، او نزد ما مرد راستگو و امانتداری بود، لکن خصلتی در او بود، حضرت پرسید: چه خصلتی؟ گفتند در پی زنان بود! رسول خدا ﷺ فرمود: خدا رحمتش کند، مرا بسیار دوست می داشت اگر برده فروش هم بود خدا او را می آمرزید.

در روایتی آمده است جوانی خدمت رسول اکرم ﷺ آمد و به ایشان عرض کرد: ما در این دنیا با شما بودیم، می ترسم بعد از مرگ از شما جدا شویم. که این آیه نازل شد:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا»؛^۱

و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز،) همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیقهای خوبی هستند!

که این نشان دهنده رابطه عشق شدیدی است که بین رسول الله ﷺ و بین عامه مردم بوده است که این رابطه منشأ نفوذ کلام رسول خدا ﷺ بوده است.

شیخ صدوق در امالی و عیون به سندش از حضرت رضا علیه السلام روایت می کند:

عَنْ أَبِيهِ؟ عَنْ عَمِّهِ؟ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

«رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مِنْ شِيعَتِهِ بَعْدَ عَهْدٍ طَوِيلٍ، وَقَدْ أَثَّرَ السِّنُّ فِيهِ، وَكَانَ يَتَجَلَّدُ فِي مِشْيَتِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَبِرَ سُنُّكَ يَا رَجُلُ! قَالَ: فِي طَاعَتِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكَ لَتَتَجَلَّدُ! قَالَ: عَلَى أَعْدَائِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَجِدُفِكَ بَقِيَّةً! قَالَ: هِيَ لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»؛^۲

از پدرش حسین بن علی علیه السلام، فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از شیعیانش را پس از مدت طولانی دید درحالی که پیری و کهنسالی در او اثر کرده بود و به سختی راه می رفت، حضرت به او فرمود: کهنسال شدی ای مرد! عرض کرد: در راه اطاعتت یا امیرالمؤمنین. حضرت فرمود: همانا مقاومت می کنی؟! عرض کرد: در برابر دشمنانت یا امیرالمؤمنین. حضرت فرمود: می بینم هنوز باقیمانده ای از توان و نیرو در تو هست! عرض کرد: آنچه هست برای توست یا امیرالمؤمنین.

مرحوم کلینی در کافی روایت می کند:

عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ قَالَ:

«كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي فُسْطَاطٍ لَهُ بِمِئَةِ فَنَظَرْتُ إِلَى زِيَادِ الْأَسْوَدِ مُنْقَلِعِ الرَّجْلِ فَرَأَيْتُهُ فَقَالَ لَهُ مَا لِرَجْلَيْكَ هَكَذَا قَالَ جِئْتُ عَلَى بَكْرٍ لِي نَضُو فَكُنْتُ أَمْشِي عَنْهُ عَامَّةَ الطَّرِيقِ فَرَأَيْتُهُ وَقَالَ لَهُ عِنْدَ ذَلِكَ زِيَادُ إِنِّي أَلُو بِالذُّنُوبِ حَتَّى إِذَا ظَنَنْتُ أَنِّي قَدْ هَلَكْتُ ذَكَرْتُ حُبَّكُمْ فَرَجَّحْتُ النِّجَاةَ وَتَجَلَّى عَنِّي.

۱. سورة نساء: ۶۹.

۲. بحار الأنوار؛ ج ۴۲، ص ۱۸۶.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» وَ قَالَ: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» وَقَالَ: «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ» إِنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحِبُّ الْمُصَلِّينَ وَلَا أُصَلِّي وَأَحِبُّ الصَّوَّامِينَ وَلَا أَصُومُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّيْتَ وَلَكَ مَا اكْتَسَبْتَ...»^۲؛

بریدبن معاویه روایت می‌کند: گفت: نزد امام باقر عليه السلام در خیمه ایشان در منی بودم، چشم حضرت به زیاد الأسود افتاد که پایش به شدت زخم شده، پس بر او رقت کرد و به او فرمود: چه بر سر پای تو آمده است؟ گفت: بر چهارپای خسته‌ای سوار بودم ناچار همه راه را پیاده آمدم. حضرت برای او دلسوزی فرمود، زیاد در این هنگام به حضرت عرض کرد: من مرتکب گناه می‌شوم تا جایی که گمان می‌برم به هلاکت رسیده‌ام پس به یاد محبت شما می‌افتم و امید نجات می‌یابم و غمم برطرف می‌شود.

پس امام باقر عليه السلام فرمود: آیا دین جز محبت است؟ خداوند تعالی فرمود: «ایمان را برای شما محبوب ساخته و آن را در دل‌های شما زینت بخشیده است»، و فرمود: «اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد». و فرمود: «دوست دارند آن را که به سویشان هجرت کنند» مردی آمد نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله عرض کرد: یا رسول الله نمازگزاران را دوست دارم، لکن خود نماز نمی‌خوانم، روزه‌داران را دوست دارم، لکن خود روزه نمی‌گیرم، پس رسول خدا صلى الله عليه وآله به او فرمود: تو با آنان هستی که دوستشان می‌داری، و برای دوست آنچه با عمل بدست آوری... .

از این روایت استفاده می‌شود که چنین نیست که عمل اثر نداشته باشد، معیت وجود دارد اما مع ذلک اعمال صالح امتیازاتی برای شخص دارد زیرا می‌فرماید: «لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ». حضرت بین دو مطلب جمع کردند که هم «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّيْتَ» است و هم «لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ». این همان آیه است که می‌فرماید:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا»^۳؛

۱. ظاهراً مراد نوافل است یعنی کسانی که کارشان همیشه نماز خواندن است را دوست دارم؛ مثل قول باباطاهر که می‌فرماید:

خوشا آنان که الله یارشان بی	به حمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنان که دائم در نمازند	بهشت جاودان بازارشان بی

۲. کافی؛ ج ۸، ص ۷۹.

۳. سورة نساء: ۶۹.

و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز،) همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیقهای خوبی هستند!

گفته‌ایم این ولایت، معیت می‌آورد و محبت، عنصر مقوم این ولایت است. نتیجه این بحث اینکه رابطهٔ اولیای امر و حاکمان در جامعهٔ اسلامی با عامهٔ مردم بر اساس عنصر محبت برقرار است و این عشق و محبت است که به حاکمان نفوذ کلام در جامعه می‌دهد و این محبت است که آنها را قدرت اجرای احکام می‌بخشد و به استناد این قدرت محبت است که آنها می‌توانند نظام اسلامی را در جامعه پیاده کنند و تکیه‌گاهشان اعمال زور یا فریب نیست؛ درحالی‌که در نظام‌های غیر الهی – چه دموکراسی و چه نظام‌های دیگر – آنچه تکیه‌گاه حاکمان در پیاده‌کردن اوامر و نواهی خودشان است، یا قدرت زور – ترهیب – است و یا قدرت فریب که گاهی از فریب به تطمیع تعبیر می‌شود.